



نگاهی تطبیقی به کهن‌الگوی سیمرغ و اژدها در اسطوره‌های ایران و چین

مژگان عزیز

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

کهن‌الگوها به رویدادهایی مربوط می‌شوند که در زندگی هر فردی از اهمیتی بنیادی برخوردار هستند مانند ازدواج، فرزنددار شدن، مرگ و از این قبیل و در حیات روانی هر فردی به صورت تصاویری از قبیل «همزاد مؤنث» (آنیما)، و «همزاد مذکر» (آنیموس)، «سایه» و «قهرمان» تبلور می‌یابند و خود را نشان می‌دهند. کهن‌الگوی سیمرغ و اژدها در اسطوره‌های ایران و چین جایگاهی ویژه، ولی متفاوت دارند؛ چنان‌که کهن‌الگوی سیمرغ در اسطوره و روان ناخودآگاه ایرانی-اهورایی، پرورنده، امداد غیبی و راهنما، اما کهن‌الگوی اژدها، اهریمنی، پتیاره و پلید است؛ درحالی‌که این فرایند در اسطوره و روان ناخودآگاه چینی متفاوت است. این پژوهش جایگاه، ویژگی‌ها، سرشت اساطیری و علل و عوامل قبول و رد کهن‌الگوی سیمرغ و اژدها را در اسطوره‌های ایرانی و چینی بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی که گستره‌ی پژوهش آن مطالعه‌ی فراتر از مرزهای ملی و متکی به نقد ادبی و زیبایی‌شناختی می‌باشد، به روش توصیفی-تحلیلی بررسی و تبیین کرده است. **واژگان کلیدی:** سیمرغ، اژدها، کهن‌الگو، نقد تطبیقی، مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی.



مقدمه

یکی از موجودات خارق‌العاده و افسانه آمیز که بسیار مورد توجه دانشمندان و ایران شناسان می‌باشد، سیمرغ است که پرنده‌ی کوه‌پیکر حماسه‌ها و قصص کهن است. در اساطیر ایرانی، سیمرغ پرنده‌ای کوچک و بی‌مانند می‌باشد که خصلت‌های اساطیری خود را کاملاً حفظ کرده است.

اکثر موجودات خارق‌العاده و اساطیری ایران از جمله سیمرغ در جهان‌بینی اسطوره‌ای مظهر روح پاک و طبع بلند ایرانیان هستند. همان‌طور که می‌دانیم، سیمرغ پرنده‌ای افسانه‌ای است که در شاهنامه‌ی فردوسی و اوستا نمود بارزی دارد.

«این پرنده‌ی غول‌آسا نقش بزرگی در اوستا و ادبیات ایران قدیم ایفا می‌کند. در اوستا از سیمرغ به عنوان پرنده‌ای زیرک و خردمند یاد شده است و اسماء گوناگونی از جمله «امرو» و «کامرو» به او نسبت داده شده است» (طباطبایی، ۱۳۳۵). در اسطوره‌های ایرانی معمولاً حیوانات اسطوره‌ای از جمله سیمرغ مقدس هستند، چون نقش راهنما و هدایت کننده دارند، اما اژدها در اساطیر چین مقدس است، چون عامل ریزش باران بهار است، اما در اساطیر ایران نماد دژخیمی و پلیدی است، به همین دلیل نامقدس جلوه‌گر می‌شود.

هدف از این پژوهش این است که از منظر نقد تطبیقی به حیوانات اسطوره‌ای در اسطوره‌های ایران و چین نگاه شود و از نظر صفات، نوع و نقش و جایگاه آنها بررسی و ارزیابی شوند. این روش بر پایه‌ی کارکرد و تقدس این عناصر در اسطوره‌های ایران و چین صورت می‌گیرد.

ما در این پژوهش به دنبال ارائه‌ی راهکار جدیدی در زمینه‌ی نقش این عناصر در اسطوره‌های ایران و چین هستیم. دستاورد ما این است که دلیل مقدس بودن بعضی از این عناصر حیوانی از جمله سیمرغ که پرکاربردترین این عناصر در اسطوره‌های ایران و چین است، این است که مظهر خوبی و هدایت‌گری هستند یا دلیل نامقدس بودن بعضی دیگر مثل اژدها، به خاطر این است که مظهر پلیدی و بدی هستند.

منابع اصلی در این پژوهش، دو کتاب شاهنامه تصحیح جلال خالقی مطلق و اوستا تصحیح و ترجمه‌ی جلیل دوستخواه است که به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

در شیوه‌ی ارجاع ابیات، سه عدد داریم: عدد اول از سمت راست به چپ بیانگر شماره‌ی جلد، عدد دوم بیانگر شماره‌ی صفحه یا صفحات و عدد سوم بیانگر شماره‌ی بیت یا ابیات استخراج شده از شاهنامه است.



۱. پیشینه پژوهش

با توجه به جایگاه چهره‌های اسطوره- افسانه‌ای سیمرغ و اژدها در اسطوره‌های ایران و چین، تاکنون پژوهش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است؛ از جمله:

- رضایی دشت ارژنه (۱۳۸۸) در مقاله‌ی «رستم اژدهاکش و درفش اژدها پیکر» به معرفی چهره‌ی رستم و اژدها در شاهنامه‌ی فردوسی پرداخته است. نویسنده به این موضوع اشاره کرده است که در خان سوم اژدهایی در سر راه رستم قرار می‌گیرد و رستم با درفش اژدها پیکر و به یاری رخس، او را از پای در می‌آورد.
 - شکرالله پور (۱۳۸۹) در مقاله‌ی «بررسی نقش سیمرغ و دیو از منظر شاهنامه» به تبیین چهره‌ی سیمرغ به عنوان یکی از حیوانات اساطیری مقدس و همچنین شخصیت دیو در شاهنامه‌ی فردوسی پرداخته است و به این موضوع اشاره می‌کند که سیمرغ از منظر شاهنامه نیروی آن‌سری است و دیو نماد پلیدی و ناپاکی است.
 - طباطبایی (۱۳۳۵) در مقاله‌ی «سیمرغ در چند حماسه ملی» به معرفی چهره‌ی سیمرغ در چند حماسه می‌پردازد و اشاره می‌کند که سیمرغ در اوستا و ادبیات ایران قدیم نقش بزرگی ایفا می‌کند.
 - عبداللّه‌یان (۱۳۸۰) در مقاله‌ی «از هفت سر اژدها» چهره‌ی اژدها را در اسطوره‌های ایران و چین بررسی کرده است و به این موضوع اشاره می‌کند که اژدها در ادبیات و اسطوره‌های ایرانی موجودی پلید و نامقدس است.
- تاکنون در نوشتاری به این موجودات اسطوره- افسانه‌ای از منظر رویکرد نقد کهن الگویی پرداخته نشده است. این پژوهش می‌کوشد به مقایسه‌ی صفات، نوع نقش و جایگاه موجودات اسطوره- افسانه‌ای سیمرغ و اژدها با رویکرد تطبیقی و نقد کهن الگویی در ادبیات ایران و چین بپردازد.



۲. کهن الگوی سیمرغ و اژدها

یکی از معروف‌ترین فرضیه‌های یونگ، مفهوم «صور مثالی» و مفهوم وابسته به آن، «ضمیر ناخودآگاه جمعی» است. مفهوم ضمیر ناخودآگاه، در بدو امر به «محتویات و مضامین» (Content) سرکوب شده و از یاد رفته اشاره می‌کند. حتی فروید هم که ضمیر ناخودآگاه را لاقبل به استعاره، عامل فعال می‌دانست؛ آن را چیزی بیش از تجمع مضامین و محتویات سرکوب شده و از یاد رفته‌ای به حساب نمی‌آورد که طبق همین محتویات، معنای کنشی دارد؛ از این رو ضمیر ناخودآگاه را دارای طبیعتی منحصرأفردی می‌دانست، هرچند که از قالب‌های ذهنی کهن و اساطیری آن آگاه بود.

«ضمیر ناخودآگاه شخصی، شامل خاطرات فراموش شده و واپس زده و تجسمات ناخوشایند است یعنی ادراک‌های حسی، از حدت زیادی برخوردار نبوده است تا از مرز ناخودآگاهی فراتر رود و به گستره‌ی آگاهی برسد و سرانجام این ناخودآگاهی شامل محتوای زروانی است که هنوز به اندازه‌ی کافی پخته نشده تا وارد حیطه‌ی ضمیر آگاه شود. ناخودآگاه شخصی به طور عمده عبارت است از این چهره‌ای که غالباً در رؤیا پیدا می‌شود و من آن را سایه نامیدم» (یونگ، ۱۳۸۳).

برخلاف ناخودآگاه شخصی که دارای ماهیتی فردی است و برخوردار از رفتارهایی است که در همه جا و در میان همه-ی افراد یکسان است، روان ناخودآگاه جمعی تنها به قسمت ناخودآگاه فردی تعلق ندارد، بلکه همگانی است و دارای ماهیتی فوق فردی است که در هر یک از ما وجود دارد: «منشأ آنها شناخته شده نیست، اما در تمامی ادوار و همه جای دنیا به چشم می‌خورند، حتی در جاهایی که نتوان حضورشان را در تداوم نسل‌ها و آمیزش‌های نژادی ناشی از مهاجرت توضیح داد» (یونگ، ۱۳۷۸).

کهن الگوها کلید شناخت و فهم اسطوره‌ها هستند: «زبان رؤیا نیز چون اسطوره، زبان نمادها است. اسطوره را با رؤیا، در سرشت و ساختار تفاوتی چندان نیست. رؤیا و اسطوره هر دو نمادین‌اند، زیرا هر دو از ناخودآگاهی تباری و همگانی‌اند. رؤیا، زبان اسطوره‌های فردی است و اسطوره، رؤیایی همگانی. در حقیقت راهگشا و راهنمای فهم اسطوره‌ها، کهن الگوهاست» (کزازی، ۱۳۷۲).

ادبیات تطبیقی نیز نوعی پژوهش بین رشته‌ای است که به مطالعه‌ی رابطه‌ی ادبیات ملت‌های مختلف با هم و بررسی رابطه‌ی ادبیات با هنرها و علوم انسانی می‌پردازد (ر.ک: نظری منظم، ۱۳۸۹).

سیمرغ و اژدها از چهره‌های شاخص در اسطوره‌ها، حماسه‌ها و افسانه‌های ایران و چین هستند؛ از آنجا که این چهره‌ها ریشه در ناخودآگاه جمعی بشر دارند؛ در شمار نمودها و انگاره‌های کهن‌الگویی به شمار می‌روند. در ادامه، ویژگی‌ها و کنش‌های این دو چهره‌ی اسطوره‌ای-افسانه‌ای، با رویکرد ادبیات تطبیقی کاویده می‌شود:

۲-۱. سیمرغ



سیمرغ در شاهنامه و اوستا و روایات پهلوی، موجودی خارق‌العاده و شگفت‌انگیز است. سیمرغ، مرغ اساطیری ایرانیان است که جایگاه او در کوه البرز است. پره‌های گسترده‌اش مانند ابر فراخی است و در پرواز خود پهنای کوه را فرو می‌گیرد. عنقا مرغ اساطیری اعراب است که جایگاه او در کوه قاف است.

سیمرغ را از آن جهت سیمرغ می‌گویند که رنگ همه‌ی مرغان جهان در پر اوست: «سیمرغ از آن گویند که هر لون که در پر هر یک مرغ می‌باشد، همه در پره‌های او موجود است» (شمیسا، ۱۳۷۷).

به همین دلیل به آن سیرنگ هم گفته می‌شود. سیرنگ معادل کبک دری است که شکار آن مایه‌ی افتخار شاهزادگان و درباریان بوده است (ر.ک: ملکی، ۱۳۴۳).

البرز کوه در آیین زرتشت، کوهی مقدس است که جایگاه سیمرغ و منبع برکات ایزدی است، زیرا یک سوی آن به طرف نیمروز است، به همین دلیل پذیرفتن آن به‌عنوان کوهی اساطیری که در مرکز آن همه اسطوره و اعتقاد باشد، عیبی نخواهد داشت.

کوه دیگری که در اوستا و بعضی از کتابهای پهلوی نام آن ذکر شده «پرسین کوه» است. این کوه هم از جهت تشابه لفظی آن با نام سیمرغ و هم از لحاظ جغرافیایی اساطیری، می‌تواند جایگاه سیمرغ فرض شود. به‌ویژه که جزئی از آن با نام اوستایی سیمرغ «سن» کاملاً یکسان است (ر.ک: سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۲).

۱-۱-۲. سیمرغ در شاهنامه

سیمرغ در شاهنامه به بزرگی اندام و قدرت پرواز وصف شده است؛ مثلاً اسفندیار در خان پنجم زمانی که سیمرغ را می‌کشد، پر و بال سیمرغ دشت را می‌پوشاند و خون او گردونه و زمین را گلگون می‌سازد:

چو سیمرغ از آن تیغ‌ها گشت سست	به خوناب صندوق و گردون بشست
ز صندوق بیرون شد اسفندیار	بغریبند با آلت کارزار
زره در بر و تیغ‌هندی به چنگ	- چه زور آورد مرغ پیش نهنگ!
همی زد برو تیغ تا پاره گشت	چنان چاره گر مرغ بیچاره گشت!
بیامد به پیش خداوند ماه	که او داد بر هر ددی دستگاه،
چنین گفت کای داور دادگر	خداوند پاکی و زور و هنر،
تو بردی پی جادوان را ز جای!	تو بودی بدین نیکم رهنمای!
هم آنگه خروش آمد از کره‌نای	پشوتن بی‌آورد پرده سرای،
سلیح برادر، سپاه و پسر	بزرگان ایران و تاج و کمر
از آن کشته کس روی هامون ندید	جز اندام جنگاور و خون‌ندید!
زمین کوه تا کوه پُر پُر بود	ز پُرش همه دشت پُر پُر بود!



(۵ / ۲۴۲ و ۲۴۳ / ۲۷۶-۲۶۶)

سیمرغ چهره‌ای است که از دنیای اسطوره تا حماسه نمود بارزی دارد: «سیمرغ حماسه‌ها تلفیق و ترکیبی است از آنچه درباره‌ی سیمرغ و موبدی به همین نام در اوستا و کتاب‌های پهلوی آمده است. علاوه بر آن، پاره‌ای از اوضاع محیط زندگی سیمرغ نیز در شاهنامه و متون همانند آن به خود او نسبت داده شده است» (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۲).

این موجود اسطوره‌ای-افسانه‌ای در مکانی اسطوره‌ای زندگی می‌کند و آشیان او با باورهای افسانه‌ای نیز می‌آمیزد: «آشیان سیمرغ در اوستا و دیگر کتاب‌های دینی زرتشتی بر درخت ویسپویش یا هماک پژشک یا هرویسپ تخمک در میان دریای فراخکرت قرار دارد و از این جهت میان شاهنامه و این گونه کتاب‌ها هماهنگی دیده نمی‌شود، چرا که در شاهنامه، کنام سیمرغ بر فراز البرز کوه است و در این صفت با ایزدمهر برابر است، زیرا بنا به روایت مهر یشت اوستا «مهر کاخی بر فراز کوه هرا یا البرز دارد»، اما نباید نادیده گرفت که بر طبق روایات متون زرتشتی، دریای فراخکرت در کنار البرز کوه واقع شده است» (همان: ۷۳).

سیمرغ با کارکردهایی مشابه از دنیای اسطوره به دنیای حماسه راه می‌یابد: «سیمرغ اساطیری همان است که در اوستا و دیگر کتب مذهبی زرتشتی از آن سخن رفته است و در شاهنامه، پروراننده زال و حامی خاندان اوست. این پرنده شگفت که هریک از صفات آن نشان‌دهنده‌ی حقیقت و رمزی در جهان اساطیر است، همان است که تا بالاترین قله ملکوت اوج می‌گیرد و مشبه به خدایان می‌گردد و حقیقت وجودی آن را به هیچ وجه در زمین نمی‌توان یافت» (همان: ۷۳).

زال به وسیله موبدی که در کوه پرستشگاهی داشته است، پرورش یافته است، اما در افسانه‌ها این پرورش، به سیمرغ نسبت داده شده است. در این هنگام آوازه‌ی وجود کودکی در آشیانه‌ی سیمرغ همه‌جا پیچید و سام در خواب چنان دید که فرزندش در البرز کوه زنده مانده و نیرو یافته است، پس در جستجوی وی به البرز کوه آمد:

بمدین گونه تا روزگاری دراز	ببر آورد و دارنده بگشاد راز
چون آن کودک خرد، پر مایه گشت	بر آن کوه بر کاروان ها گذشت
یکی مرد شد چون یکی زاد سرو	برش کوه سیم و میانش چو غرو
نشانش پراکنده شد در جهان	بد و نیک هرگز نماند نهان

(۱ / ۱۶۷ و ۱۶۸ / ۹۰-۸۷)

هنگامی هم که زال به آغوش خانواده بر می‌گردد، پری از سیمرغ را با خود می‌آورد تا هنگام درماندگی، با سوزاندن آن پر، او را به یاری بطلبد:

ابا خویشتن بر یکی پر من	همیشه همی باش در فر من
که در زیر پرت پیرورده ام	ابا بچگانست بر آورده ام
گرت هیچ سختی بروی آورند	گر از نیک و بد گفت و گوی آورند
بر آتش بر افکن یکی پر من	بینی هم اندر زمان فر من



همانگه ییایم چو ابر سیاه بی آزارت آرم بدین جایگاه

(همان: ۱۷۲ / ۱۴۲-۱۳۸)

وجود دو سیمرغ متضاد و مغایر در شاهنامه حائز اهمیت است. در کنار سیمرغ نیکوکاری که به کمک قهرمانان ایرانی می‌شتابد و از یاری رساندن به آنها کوتاهی نمی‌کند، سیمرغ بد کردار و تیزچنگ دیگری هم در شاهنامه خودنمایی می‌کند. این سیمرغ همان پرنده‌ی خونخواری است که اسفندیار روئین‌تن با او مصاف می‌کند و طی هفت خان معروف خود، در خان پنجم او را از پای در می‌آورد:

سیمرغ در شاهنامه، یک بار هنگام زادن رستم از مادر، ظاهر می‌شود و گرهی از کار فروبسته‌ی زال می‌گشاید:

چنین تا گه زادن آمد فراز	به خواب و به آرام بودش نیاز
چنان بد که یک روز زو رفت هوش	از ایوان داستان بر آمد خروش
خبر شد به سیندخت و بشخود روی	بکند آن سیه گیسوی مشک بوی
یکایک به دستان رسید آگهی	که پژمرده شد برگ سرو سهی
به بالین رودابه شد زال زر	پراز آب رخسار و خسته جگر
جوزان پر سیمرغش آمد بیاد	بخندید و سیندخت را مژده داد
یکی مجمر آورد و آتش فروخت	وز آن پر سیمرغ لختی بسوخت
هم اندر زمان تیره گون شد هوا	پدید آمد آن مرغ فرمان روا
چون ابری که بارانش مرجان بود	چه مرجان که آرایش جان بود
ستودش فراوان و بردش نماز	ببرو کرد زال آفرین دراز

(همان: ۲۶۵ و ۲۶۶ / ۱۴۴۷-۱۴۳۸)

بار دیگر، در نبرد رستم و اسفندیار، هنگامی که رستم و رخسار زخم‌های سنگین برداشته بودند، ظاهر می‌شود. درختی که در شاهنامه به سیمرغ مربوط می‌شود، درخت گز است که آشیان سیمرغ بوده است. زال با چاره‌جویی سیمرغ بر درخت گز دست یافت و رستم با پیکان به زهر آب داده، کار اسفندیار را یکسره کرد:

نگه کرد مرغ اندر آن خستگی	بدید اندرو راه پیوستگی،
ازو چار پیکان به بیرون کشید،	به منقار از آن خستگی خون کشید،
بر آن خستگی ها بمالید پر	هم اندر زمان گشت با زیب و فر!
بدو گفت کین خستگی ها ببند،	همی باش یک چند دور از گزند،
یکی پر من تر گردان به شیر،	بمال اندر آن خستگی های تیر!



فرو کرد منقار بر دست راست،
 نبند خسته گر بسته جایی تنش،
 بخندید شادان دل تاج بخش!
 توی نامبردار هر انجمن،
 گوی تند، رویین تن و نامدار!
 نبود، دل من نگشتی نژند،
 اگر باز مانم به جایی ز جنگ!

بر آن هم نشان رخس را پیش خواست،
 برون کرد پیکان شش از گردنش،
 هم آنگه خروشی بر آورد رخس
 بدو گفت مرغ: ای گو پیلتن
 چرا رزم جستی از اسفندیار؟
 بدو گفت رستم: گر آواز بند
 مرا کشتن آسان تر آید ز ننگ

(۴۰۰ / ۵ و ۴۰۱ / ۴۰۱-۱۲۷۵-۱۲۶۴)

۲-۱-۲. سیمرغ در اوستا

در کتاب اوستا ابتدا سیمرغ را در قسمت یشت‌ها (بهرام یشت) می‌یابیم:

بخش‌های ۱۹ تا ۲۱:

«بهرام اهوره آفریده، هفتمین بار به کالبد «وارغن» که [شکار خود را] با چنگال‌ها بگیرد و با نوک پاره کند، به سوی او پرید...

... وارغن که در میان پرندگان، تندترین و در میان بلند پروازان، سبک پروازترین است...

... در میان جانداران، تنها اوست که خود را از تیر پران - اگرچه آن تیر، خوب پرتاب شده و در پرواز باشد- تواند رهانید ...

... اوست که سپیده دمان، شهر آراسته به پرواز در آید و از بامدادان تا شامگاهان به جستجوی خورام بر آید...

... اوست که در تنگه‌های کوهساران [شهر] بیساود، که بر ستیغ کوهها [شهر] بیساود، که در ژرفای دره‌ها و بستر رودها [شهر] بیساود، که بر شاخساران درختان [شهر] بیساود و به بانگ مرغان گوش فرا دهد» (دوستخواه، ۱۳۸۴).
 [بهرام اهوره آفریده] این چنین پدیدار شد.

سیمرغ از تندترین مرغان است و در میان جانداران تنها او می‌تواند خود را از تیر پران برهاند: «کلمه‌ی سیمرغ در اوستا به صورت «مرغوسئن» (meregho saeno) آمده است که جزء دوم آن در زبان پهلوی با اندکی دگرگونی به شکل «سین» و در فارسی دری با حذف نون، «سی» خوانده شده است» (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۲).

در متون پهلوی زرتشتی در خصوص درختی که بنا به روایات اساطیری آشیانه سیمرغ بر آن قرار دارد، توضیحاتی داده شده است؛ مثلاً در بند هفدهم رشن یشت در اوستا درباره‌ی آشیان سیمرغ آمده است که:

«ای رشن اشون!



اگر تو بر بالای درختی باشی که آشیانه‌ی سیمرغ در آن است و در میان دریای فراخکرت برپاست - درختی که در بر دارنده‌ی داروهای نیک و داروهای کارگر است و پزشک همگان خوانندش، درختی که بذر همه‌ی گیاهان در آن نهاده شده است - ما ترا به یاری همی خوانیم» (دوستخواه، ۱۳۸۴).

اگر (saena) در اوستا به معنای سیمرغ با واژه‌ی (syena) به معنای عقاب در سانسکریت یکی باشد، احتمالاً سیمرغ در اصل به معنای عقاب بوده است. سیمرغ در اوستا، موجودی ماورائی و مافوق الطبیعه ذکر شده است که امداد غیبی دارد.

«در اینکه سیمرغ اوستا در اصل نامی برای کبک دری بوده، کمتر می‌توان تردید داشت، زیرا همچنان که در میان چهارپایان سودمند، نیرومندترین آنها، اسب و گاو نر مورد نیایش بوده‌اند، ناگزیر از میان پرندگان حلال گوشت هم، شکوهمندترین آنها، کبک دری، می‌بایست به فیض نیایش رسیده باشد» (ملکی، ۱۳۴۳).

با توجه به ویژگی‌هایی که برای سیمرغ ذکر شد، می‌توان گفت سیمرغ در اوستا نیز مقدس جلوه گر می‌شود.

۳-۱-۲. سیمرغ در اساطیر چین

سیمرغ در اساطیر چین نیز همانند ایران نقشی شگفت انگیز دارد و دارای قدرتی خارق‌العاده است: «در اساطیر چین پرنده‌ای به نام «سی-ان-هو» (Sien-Ho) بسیار مورد توجه است و نقشی معجزه آسا دارد و این همان درنا است» (کویاجی، ۱۳۵۳).

سیمرغ در اساطیر چین دارای صفات بارز و برجسته‌ای است و نیرویی ماورائی دارد: «در اساطیر چین می‌خوانیم که درنا از همه‌ی دوندگان و روندگان تندتر و شتابان‌تر است. همین پرنده است که «پهلوان سنتارو» را یک شبه به جزیره‌ای که گیاه درمان‌بخش در آن می‌روید و در آن سوی اقیانوس قرار دارد، می‌برد و باز می‌گرداند» (همان: ۳۸).

برخی از صفاتی که در اوستا برای «مرغوسن» و «وارغن» آمده است، شبیه صفاتی است که برای ققنوس و درنا در افسانه‌های چین می‌آید: «در اساطیر چین نیز ققنوس در فواره‌ای از آب زلال تن‌شویی می‌کند، از فراز کوه «گوئن لون» می‌گذرد و شامگاهان در غارهای صخره‌ای «دان» می‌آرامد. بسیار دیر اتفاق می‌افتد که این پرنده‌ی بلند پرواز تا روی زمین فرود آید و اگر چنین کند، بی‌درنگ همه‌ی پرندگان سر تعظیم در برابر او فرود می‌آورند» (همان: ۴۲).

سیمرغ که از آن به ققنوس نیز تعبیر می‌شود، در نزد شاهان چین دارای ارج و قرب بسیاری است. آنان همواره پری از ققنوس را همراه خود داشته‌اند: «بنا بر اساطیر چین، ققنوس آشیانه‌ی خود را روی بام قصرهای بسیاری از شاهنشاهان چین می‌ساخت. پره‌های ققنوس تا بدان پایه ارزشمند بود که شاهزاده «جانک-گواو» یکی از هشت جاویدان مشهور، پری از ققنوس را همراه خود می‌برد» (همان: ۴۳).

بنابر آنچه که گفته شد، سیمرغ در اساطیر چین نیز پرنده‌ای اسطوره‌ای و مقدس است و دارای مقام و منزلت فراوانی است.



۲-۲. اژدها

اژدها در اساطیر ایرانی نماد پلیدی و ناپاکی است و برای انسان‌های ناپاک نیز این صفت به کار می‌رود.

۱-۲-۲. اژدها در شاهنامه

ضحاک در شاهنامه، انسان پلیدی است و اژدها صفت و ناپاک دین معرفی شده است:

بدو گفت ضحاک ناپاک دین چرا بندم چیست از منش کین

(۹۸ / ۶۱ / ۱)

چو ضحاک بر تخت شد شهریار	برو سالیان انجمن شد هزار
سراسر زمانه بدو گشت باز	برآمد برین روزگاری دراز
نهان گشت کردار فرزندگان	پراگنده شد نام دیوانگان
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز	به نیکی نبودی سخن جز براز

(همان: ۵۵ / ۵-۱)

همان‌طور که می‌بینیم، چهره‌ی ضحاک در شاهنامه، به صورت اژدها نشان داده شده است و آیین ضحاک وارونه بود. به دلیل ستایش بدی، دو مار بر کتف او روید و هر روز مغز دو نفر را خوراک ماران می‌کرد:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان	چه کهنتر، چه از تخم‌هی پهلوان
خورشگر بپردی به ایوان اوی	همی ساختی راه درمان اوی
بکشستی و مغزش برداختی	مران اژدها را خورش ساختی

(همان: ۵۵ و ۵۶ / ۱۴-۱۲)

۲-۲-۲. اژدها در اوستا

داستان اژی‌دهاک منشأ بسیار کهنی دارد که پس از افسانه‌ی آفرینش و در پیوند نزدیک با آن شکل می‌گیرد؛ بدین معنی که اهریمن، اژی‌دهاک را برای هدفی خاص - یعنی نابودی جهان مادی هر مزد- می‌آفریند. اژی‌دهاک وصفی اژدهاگونه دارد. در اوستا اژدها اینگونه توصیف شده است: «کسی که اژی‌دهاک را فروکوفت؛ [اژی‌دهاک] سه پوزه‌ی سه کله‌ی شش چشم- آن دارنده هزار [گونه] چالاکی را، آن دیو بسیار زورمند دروج را، آن دروند آسیب رسان جهان را، آن زورمندترین دروجی را که اهریمن برای تباہ کردن جهان اشه، به پتیارگی در جهان استومند بیافرید» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۴۳۹).

اژدها نماد پلیدی، تباہی و نابودی است، به همین دلیل در اساطیر ایران نامقدس است.



۳-۲-۲. اژدها در اساطیر چین

اژدها در اساطیر چین مقدس است: «اژدها نماد شرق و از خدایانی است که دودمان شانگ بدان قربانی می داد» (مددپور، ۱۳۸۷).

اژدها در آثار چینیان به اشکال گوناگونی دیده می شود: «اژدهای شاخدار یا هیولا، ببر مرسوم به تائو- تای از دوره «شانگ» یا «یین» است. تائو- تای به کیفر خوردن گوشت انسان به شکمباره موسوم و تن او مسخ شد. در آثار عتیق چینی نمونه های فراوانی از سر این هیولا ساخته شده است که ابروان این تندیس به شکل اژدهای گوی است» (کریستی، ۱۳۸۴).

اژدهای سبز نماد شرق و بهار است، پس مقدس جلوه گر می شود: «اژدها عامل ریزش باران و نماد خاقانی است و در سیستم دائوئیسیم نیز نماد دائو یا راه است که خود را می نماید و پنهان می شود» (همان: ۶۵). به همین دلیل در اساطیر چین مقدس است.



نتیجه گیری

با توجه به ارزیابی و بررسی نقش و کارکرد حیوانات اساطیری در اسطوره‌های ایران و چین می‌توان دریافت که این عناصر حیوانی در اسطوره‌های ایرانی و سایر اسطوره‌ها صفات و کارکردهای مشابه و متفاوتی دارند. نوع و نقش و جایگاه آنها متفاوت است. مثلاً اژدها در جهان‌بینی ما چون نماد پلیدی است، پتیاره و زشت محسوب می‌شود و نه تنها مقدس به شمار نمی‌رود؛ بلکه موجودی اهریمنی است، اما در اساطیر چین به دلیل اینکه عامل ریزش باران است، مقدس محسوب می‌شود، اما سیمرغ نیروی آن‌سری است و قدرت حیات بخشی و بازآفرینی دارد، به‌ویژه در داستان زال و زایش رستم، پشתיان زال و خاندان اوست و در نبرد رستم و اسفندیار نیز نقش پشתיان رستم را دارد، به همین دلیل در اساطیر ایرانی مقدس است. سیمرغ در اساطیر چین نیز پرنده‌ای نیرومند، شگفت‌انگیز و مقدس است و همان نقش پشתיان را ایفا می‌کند.

با توجه به بررسی این عناصر از سه منظر صفات، نوع و نقش و جایگاه آنها می‌توان گفت که از میان این حیوانات اسطوره‌ای، سیمرغ در باورهای فکری و فرهنگی ایران و چین ممتاز و مقدس است و اژدها در باورهای فکری و فرهنگی چین برجسته‌تر شده است.



منابع

- ۱- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). شاهنامه، (جلدهای ۱ و ۵) تصحیح جلال خالقی مطلق، چاپ چهارم، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، (چاپ اول-۱۳۸۶).
- ۲- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۲). اوستا. جلد اول، چاپ هفتم، تهران: مروارید.
- ۳- ----- (۱۳۸۴). اوستا. جلد دوم، چاپ نهم، تهران: مروارید.
- ۴- سلطانی گرد فرامرزی، علی. (۱۳۷۲). سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران. چاپ اول، تهران: مبتکران.
- ۵- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۷). فرهنگ اشارات ادبیات فارسی. جلد دوم، چاپ اول، تهران: فردوس.
- ۶- طباطبایی، احمد. (۱۳۳۵). «سیمرغ در چند حماسه‌ی ملی». دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی تبریز. دوره‌ی هشتم. شماره‌ی ۳۶. صص ۴۴-۵۱.
- ۷- کریستی، آنتونی. ترجمه‌ی باجلان فرخی. (۱۳۸۴). شناخت اساطیر چین. چاپ دوم، تهران: اساطیر، (چاپ اول-۱۳۷۳).
- ۸- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۷۲). رؤیا، حماسه و اسطوره. چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- ۹- کویاجی، جهانگیر کوروجی، (۱۳۵۳). آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان. ترجمه‌ی جلیل دوستخواه، تهران: نشر کتاب‌های جیبی.
- ۱۰- مددپور، محمد. (۱۳۸۷). آشنایی با آرای متفکران درباره هنر. جلد اول، تهران: تبلیغات اسلامی حوزه‌ی هنری سوره‌ی مهر.
- ۱۱- ملکی، ایرج. (۱۳۴۳). «شاه خسرو و ریدک قبادی (خسرو قبادان و ریدک)». مجله‌ی موسیقی، نشر هنرهای زیبای کشور. دوره‌ی سوم. شماره‌ی ۸۹ و ۹۰. صص ۱-۲۲.
- ۱۲- نظری منظم، هادی. (۱۳۸۹). «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش». نشریه‌ی ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال اول. شماره‌ی ۲. صص ۲۲۱-۲۳۸.
- ۱۳- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۹۱). فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی (فرهنگ معاصر). چاپ چهارم، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگ معاصر.
- ۱۴- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۸). انسان و سمبل‌هایش. ترجمه‌ی محمود سلطانیه. چاپ دوم، تهران: جامی.
- ۱۵- ----- (۱۳۸۳). روانشناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه‌ی محمدعلی امیری. چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.